

تأملی در بنیان‌های نظری «سعادت» در فلسفه سیاسی فارابی عبدالقیوم ترابی^۱

چکیده

این مقاله نظریه فارابی را درباره سعادت بررسی می‌کند. ابتدا مشخصه‌های صوری سعادت بررسی و نتیجه گرفته می‌شود که سعادت، برترین خیر و بسنده به خود است. سپس سعادت به دو قسم حقیقی و غیر حقیقی تقسیم می‌شود. در نگرش فارابی، سعادت حقیقی امر بسیط نیست، بلکه مفهوم مرکب است و غایه الغایات، خیر لذاته، خیر مطلق و خیر غایت تام است و لذت آن از نوع لذت معقول و درازمدت است. سپس مؤلفه‌های اصلی سعادت یعنی فضیلت‌های نظری، فکری، عملی و اخلاقی مطرح و بررسی می‌شوند. به طور کلی، اصل این مسئله که هدف از کمال نهایی و سعادت قصوای انسان کدام است و از چه راه‌ها و با چه کارهایی می‌توان به آن دست یافت، موضوع پژوهش بسیاری از فیلسوفان بوده است. یکی از فیلسوفانی که دغدغه سعادت انسان در آثار او مشاهده می‌شود، فارابی است. شرط کامیابی در تبیین این مسئله آن است که به پرسش فوق طبق نظر فارابی پاسخ داده شود.

کلیدواژگان

سعادت، خیرات، فضایل، لذت عقلی، غایه الغایات و فارابی.

مقدمه

یکی از پرسش‌های تأمل‌برانگیز و کهن در فلسفه این است که سعادت حقیقی^۱ انسان چیست و از چه راهی حاصل می‌شود؟ مسئله سعادت یکی از مسائل بنیادی اخلاق و فلسفه اخلاق قدیم و قرون وسطاست که از دیر زمان تا کنون دغدغه فیلسوفان بوده است. به هر حال، اصل این مسئله که هدف از کمال‌نهایی و سعادت قصوای انسان کدام است و از چه راه‌ها و با چه کارهایی می‌توان به آن دست یافت، موضوع پژوهش بسیاری از فیلسوفان بوده است. یکی از فیلسوفان که دغدغه سعادت انسان در آثار او مشاهده می‌شود، فارابی است. درنگ و تأمل^۲ در آثار فارابی نشان می‌دهد که سعادت انسان موضوعی است که او شاخه‌های مختلف حکمت، چه نظری^۳ و چه عملی^۴ را با محوریت آن در خدمت آن مطرح کرده است. فارابی در مهم‌ترین آثار خود، مانند آراء اهل المدینه الفاضله، السیاسه المدنیه، فصول المنتزعه و در دو رساله اخلاقی دیگرش به نام‌های «تحصیل السعاده» و رساله «فی التنبیه علی سُبُل السعاده» از سعادت سخن می‌گوید که تمرکز ما در این جا بر سعادت است تا معلوم شود سعادت حقیقی انسان چیست و چگونه تأمین می‌شود.

الف) چیستی سعادت

فارابی با رویکرد فلسفی - اخلاقی^۵ به بررسی سعادت^۶ و مفهوم آن می‌پردازد. وی در این باره می‌گوید: «از آن‌جا که هدف انسان از زندگی، کسب بالاترین سعادت است، انسان باید برای نیل به این هدف بداند مفهوم سعادت چیست. سپس او نیاز دارد چیزهایی را بداند که برای کسب سعادت به آن‌ها نیازمند است تا آن‌ها را انجام دهد» (فارابی، ۱۳۴۶: ۳۵، ۸۲). از نگاه فارابی، سعادت عبارت از چیزی است که خود لذاته غایه‌الغایات، خیر لذاته، خیر تام و

1. True happiness-eudemonia.

2. Contemplation.

3. Theoretical.

4. Practical.

5. Moral philosophy.

۶. سعادت از نظر ریشه لغوی به معنای عون و کمک است. عرب از آن جهت به کسی سعید می‌گوید که اسباب به کمک او آمده باشد، اما به حسب عرف معنای سرور و خوشی، خرمی و شگفتگی و آسایش می‌دهد. نقطه مقابل سعادت، شقاوت است که از نظر لغوی به معنای رنج و مشقت است (حسیب سماحه، سهیل، القاموس المبسط، تهران، انتشارات سبزه‌خامه، ۱۳۸۳).

لذت آن از نوع لذت معقول و درازمدت است و از اموری نیست که به طور مطلق یا در وقتی از اوقات مطلوب بالغیر و وسیله وصول به چیزی دیگر بود و اصولاً وراى آن چیزی دیگر بزرگ‌تر و مطلوب‌تر از آن نبود تا ممکن باشد که انسان به واسطه آن بدان رسد (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۲۷). بدین سان، فارابی ابتدا به بیان مشخصه‌های صوری سعادت بدون اشاره به ماهیت و محتوای آن می‌پردازد؛ بدین معنا که هر کس هر تحلیلی از ماهیت سعادت داشته باشد، آن را واجد این ویژگی‌های صوری می‌داند.

نخستین ویژگی صوری سعادت، خیر بودن آن است. آدمی از آن روی درصدد یافتن سعادت است که آن را کمال خود می‌داند و هر کمالی که مورد طلب و اشتیاق انسان باشد، خیر نامیده می‌شود (فارابی، ۱۴۱۳: ۲۲۷). از دیدگاه فارابی، این فرض ممکن نیست که کسی سعادت را چیزی بداند که در واقع، آن را برای خود کمال نمی‌داند؛ چون طلب سعادت، چیزی جز طلب کمال نیست. پس «سعادت به طور مطلق، خیر است» (فارابی، ۱۳۶۶: ۷۲). «والسعاده هی الخیر علی الاطلاق و کل ما ینفع فی آن تبلیغ به السعاده و تنال به فهو ایضا خیر لا لأجل ذاته لکن لأجل نفعه فی السعاده.» نیک‌بختی همان خیر مطلق است و هر چه سود دهد تا نیک‌بختی به دست آید، همان هم نیکویی و خوبی است. نیکو بودن چیزی خود به خودی نیست، بلکه از آن جهت است که در رسیدن به سعادت سودمند است (فارابی، ۱۳۸۹: ۱۸۳). البته خیرهایی که آدمی برمی‌گزیند، فراوان است. پس ناگزیر باید درباره نوع خیر بودن سعادت توضیحی داده شود.

فارابی هم مانند ارسطو خیرات تأثیرگذار را به دو قسم لذاته و لغیره تقسیم می‌کند. مراد از خیرهای مؤثر لغیره خیرهایی هستند که واسطه رسیدن به غایات دیگری هستند، مثل ریاضت و خوردن دارو، اما خیرات مطلوب لذاته خیراتی هستند که واسطه جهت رسیدن به غایات دیگر نیستند، بلکه فی نفسه مطلوب هستند و به خاطر خودشان مورد اشتیاق آدمی قرار می‌گیرند (ارسطو، ۱۳۷۸: ۲۷). فارابی بر این باور است که خیرات لذاته در قیاس با خیرات لغیره از ارزش و کمال والاتری برخوردار است. او در تقسیم ثانوی، خیرات لئفسه را به دو گونه تقسیم می‌کند:

۱- برخی از خیرات لئفسه^۱ ممکن است در برخی اوقات برای فرا چنگ آوردن امور دیگر واسطه شوند. به عنوان مثال، ممکن است کسی بخواهد از طریق علم به ثروت و شهرت برسد.

۲- برخی از خیرات لذاته هرگز واسطه برای رسیدن به امور دیگر درخواست نمی‌شوند. این قسم خیرات، اکمل و اعظم خیرات هستند (فارابی، ۲۲۹: ۱۴۱۳، ۲۲۸). فارابی بر این باور است که سعادت جزء قسم اخیر خیرات و اعظم و اکمل خیرات است. می‌گوید: «چون می‌بینیم سعادت چیزی است که هرگاه حاصل شود، دیگر بعد از آن، غایتی نیست که درخواست شود (بی آن‌که لازم باشد چیزی دیگر به آن افزوده شود). پس سعادت از بین خیرات، عظیم‌ترین آن‌ها و از میان امور مؤثر، کامل‌ترین غایتی است که انسان با شغف فراوان در صدد فرا چنگ آوردن آن است. در نتیجه، سعادت همان خیر مطلق است؛ سزاوارترین، برترین و کامل‌ترین خیرهاست» (فارابی، ۱۴۱۳: ۲۲۸).

دومین ویژگی صوری سعادت یعنی برتری آن بر خیرهای دیگر روشن است؛ زیرا سعادت، آخرین پاسخ به پرسش در مورد چرایی جست‌وجوها و درخواست‌های بی‌شمار انسان است و نهایی‌ترین غایت به شمار می‌آید. سعادت افزون بر آن‌که واسطه درخواست چیز دیگری نیست و چون پس از آن چیزی نیست تا از رهگذر سعادت بدان دست یافت، اصولاً چیزی است که با بودن آن به چیز دیگری در کنارش نیازی نیست. وقتی سعادت را یافتیم، به همراهش به چیز دیگری نیاز نداریم و هر چیزی که چنین باشد، بیش از هر امر دیگری شایسته آن است که به تنهایی کافی باشد (فارابی، ۱۴۱۳: ۲۲۷).

سومین ویژگی صوری سعادت، خودبسندگی بودن آن در دیدگاه فارابی است؛ یعنی سعادت نه تنها برای چیز دیگری طلب نمی‌شود، بلکه در عرض آن هم چیزی به استقلال طلب نمی‌شود (جوادی، ۱۳۸۸: ش ۳۹).

به نظر می‌رسد برتر بودن سعادت، این احتمال را که مستقل از سعادت چیز دیگری مثلاً قدرت هم ذاتاً مطلوبیت داشته باشد، نفی نمی‌کند، اما بسنده به خود^۱ بودن سعادت، چنین احتمالی را نفی می‌کند و در نتیجه، اگر قدرت به صورت ذاتی هم مطلوب باشد، باز هم برای رسیدن به سعادت درخواست می‌شود. همان‌گونه که ارسطو می‌گوید: «چون غایت‌های بسیار وجود دارند و ما بعضی از آن‌ها را برای غایتی دیگر می‌خواهیم (نه برای خودش) مثلاً ثروت و ... پس معلوم می‌شود که همه غایات، غایات^۲ نهایی نیستند، در حالی که خیر اعلا غایت نهایی است. اگر تنها یک غایت نهایی وجود دارد، این غایت همان است که ما می‌جوئیم (ارسطو،

1. Sufficiency itself.

2. Extremity.

۱۳۷۸: بند ۱۰۹۷، الف: ۲۷، ۲۸).

ب) سعادت به عنوان صورت

فارابی می‌کوشد از راه تحلیل ویژگی‌های صوری سعادت، درک و تصور درستی از محتوای آن پیدا کند. ارسطو بدین منظور فرضیه‌های متفاوتی را می‌آزماید؛ مثلاً این احتمال را که سعادت ثروت است، با ملاحظه این که ثروت مطلوبیت ذاتی ندارد، رد می‌کند و همین‌طور در مورد فرضیه‌های محتمل دیگر نیز بر اساس ملاحظه ویژگی‌های صوری سعادت داوری می‌کند. البته فارابی بدون این که به تفصیل، فرضیه‌های مختلف و محتمل سعادت را بیازماید، می‌گوید: «تنها فرضیه‌ای که می‌توان آن را قبول کرد، این است که اساس رسیدن به سعادت، فضیلت است. کمال و خیر انسان چیزی جز فضیلت نیست و سعادت در واقع از رهگذر فضیلت حاصل می‌شود و بلکه چیزی جز همان فضیلت‌ها نیست» (فارابی، ۱۴۱۳: ۲۳۴).

از دید فارابی، فضیلت، راه و روش رسیدن انسان به سعادت حقیقی است. پس «ان السعاده هی غایه یتشوقها کل انسان و ان کل ینحو بسعیه نحوها»؛ یعنی سعادت، غایتی است که هر انسانی مشتاق آن است. (فارابی، ۱۳۷۱: ۴۷).

در این عبارت، بالاترین غایت هر انسان که برای رسیدن به آن به هر شیوه‌ای تمسک می‌جوید، سعادت است و سعادت نهایت کمال انسانی است؛ زیرا «انه سعاده علی الاطلاق انه اثر و اعظم خیرا و اکمل، فان مرتبه السعاده من الخیرات هذه المرتبه و اذا كانت هذه مرتبه السعاده و كانت نهایت الكمال الانسانی» (فارابی، ۱۳۷۱: ۴۹). پس سعادت مطلقاً عظیم‌ترین، مؤثرترین و کامل‌ترین خیر است و مرتبت آن از هر خیر دیگری بالاتر و برتر است. در نتیجه، نهایت کمال انسانی است.

برای رسیدن به سعادت، راهی وجود دارد که تنها با پیمودن آن می‌توان به سعادت دست یافت (فارابی، ۱۴۱۳: ۲۳۵). راه رسیدن به سعادت از نظر فارابی کدام است؟ از دید او، خیرات و فضایل و نیکی‌ها یا به عبارت کامل‌تر، فضیلت، راه رسیدن به سعادت است: «ان اللّٰه تئال بها ما هو فی الحقیقه سعاده: هی الخیرات و الجمیله و الفضائل وان ما سواها هو شرور و القبائح و النقائص»؛ یعنی راه‌ها و کارهایی که به وسیله آن‌ها می‌توان به سعادت حقیقی رسید، خیرات و نیکوکاری و فضیلت‌هاست؛ نه بالذات، بلکه وسیله وصول به سعادتند که در برابر آن شرور، زشتی‌ها و نقایص قرار دارند (فارابی، ۱۳۶۴: ۱۰۷).

فارابی بحث مستقلی در توضیح ماهیت فضیلت ندارد (العاتی، ۱۹۹۸: ۲۰۲)، اما در مجموع، می‌توان گفت وی بر اساس ساحت‌های مختلف وجود آدمی، فضیلت‌های گوناگونی را تعریف

می‌کند. فضیلت فعل انسان، انجام کارهای ستوده است و فضیلت نفس آدمی، آراستگی به ملکات زیباست و فضیلت ذهن و آگاهی، قدرت آن در درک درست مسائل است (فارابی، ۱۴۱۳: ۲۳۳-۲۳۵).

از این روی است که فارابی از انواع فضیلت‌ها سخن می‌گوید؛ فضیلت‌هایی که مثلاً به قوه ناطقه مربوط است؛ یعنی نشان‌گر کارکرد درست و مناسب قوه نظری است و همین طور فضیلت‌های دیگر.

پیش از توضیح انواع فضیلت‌هایی که برای سعادت لازمند، دو نکته شایان توجه است: اول این‌که فارابی در «التنبیه علی سبیل السعاده» از سعادت قصوی نام نمی‌برد، ولی در آغاز «تحصیل السعاده» اشاره می‌کند که هدف از بحث، یافتن اموری است که سعادت قصوی را فراهم می‌کند (فارابی، ۱۴۱۳: ۱۱۹). در فصل پنجم السیاسه المدنیه، «سعادت قصوی» را بالفعل شدن عقل بالقوه و یا اتحاد عقل و عاقل و معقول می‌داند (فارابی، ۱۳۸۹: ۳۵) یا صیوررت و تحولی در کمال نفس صورت بگیرد که در قوام خودش بی‌نیاز از ماده گردد و به مرتبه عقول مفارقه و عقل فعال برسد. پس سعادت به طور مطلق از رهگذر فضایل به دست می‌آید و بدون آن‌ها هیچ سعادت‌تی در کار نیست.

دوم این‌که مرزبندی واضح و آشکاری که امروزه بین اخلاق (Ethics) و سیاست (Politics) هست، در آثار فارابی وجود ندارد. البته پیش از فارابی، افلاطون هم تمایز آشکاری بین بحث‌های اخلاق و سیاست نمی‌گذارد. در این دیدگاه، جامعه یک نظام ارگانیک است که سعادت یا شقاوت آن بر سعادت و شقاوت اجزایش که همان افراد انسانی‌اند، اثر می‌گذارد. سعادت و شقاوت اجزا نیز بر کل جامعه تأثیر می‌گذارد. بدین ترتیب، مباحث مربوط به سعادت فرد و جامعه بر عهده علم مدنی و فلسفه سیاسی است. البته ارسطو ضمن اذعان به وحدت ماهوی غایت علم اخلاق و علم سیاست که همان سعادت است، مباحث مربوط به هر یک را جداگانه آورده است (ارسطو، ۱۳۷۸: ۱۴).

شاید یکی از دلایل کسانی که فلسفه عملی فارابی را بیش‌تر افلاطونی می‌دانند، همین است که وی هم مانند افلاطون و برخلاف ارسطو مباحث اخلاق و سیاست را از هم جدا نمی‌کند. اینک انواع فضیلت‌ها که برای سعادت فرد یا جامعه لازمند، بررسی می‌شوند.

انواع فضیلت‌ها

بنا بر آنچه گذشت، فضیلت واحد است، اما فضایل متنوع‌اند. فارابی در «فصول المدنی»،

فضایل^۱ را به دو نوع تقسیم کرده و در «تحصیل السعاده» آن‌ها را به چهار نوع تقسیم می‌کند. در بدو نظر، ممکن است بین آن دو تعارض به نظر برسد، اما با کمی تأمل معلوم می‌شود که جوهر آن دو، تقسیم به یک تقسیم ثنایی به سبک ارسطو برمی‌گردد. در واقع، فارابی می‌خواهد فضیلت‌ها را چنین تقسیم کند (فارابی، ۱۳۸۲: ۲۸). فارابی در تقسیم اول می‌گوید: «فضایل بر دو صنفند: خلقی و نطقی. پس نطقی عبارت است از فضایل جزء ناطق؛ مثل حکمت،^۲ عقل،^۳ کیاست،^۴ ذکاوت^۵ و خوش فهمی. خلقی هم عبارت است از فضایل جزء نزوعی؛ مثل عفت، شجاعت، سخاوت و عدالت (فارابی، ۱۴۱۳: ۲۵). در مقابل این‌ها رذایل نیز به دو قسم خلقی و نطقی تقسیم می‌شوند.» تا زمانی که فضایل خلقی، مرتبط با قوه نزوعی نفس هستند، به ناچار برای توجیه قوه ناطقه به کار می‌روند؛ زیرا عقل قوه نزوعی را کنترل می‌کند و جهت می‌دهد و قوه ناطقه هم عبارت است از قوه‌ای که انسان به واسطه آن، بین زشت و زیبایی افعال اخلاقی تمایز قایل می‌شود و به واسطه آن می‌اندیشد که چه چیز شایسته عمل است و چه چیز شایسته عمل نیست و به واسطه آن می‌توان نافع و ضار و لذت‌بخش و موزی را ادراک کرد و تشخیص داد (فارابی، ۱۳۸۲: ۱۰۱).

فارابی در تقسیم دوم در «تحصیل السعاده» آورده است که فضایل بر چهار جنس هستند: فضایل نظری،^۶ فضایل فکری،^۷ فضایل خلقی^۸ و صناعات عملی.^۹ قسم اول از فضایل، مربوط به فلسفه و حکمت نظری است و سه قسم بعدی در حکمت عملی فارابی بحث می‌شوند. هر کدام از این فضایل را جداگانه بررسی می‌کنیم.

الف) فضایل نظری: این فضایل عبارتند از علوم و مبادی اولیه معرفت. «علمی هستند که بعضی از آن‌ها برای انسان از آغاز حاصل شده، به طوری که اصلاً به آن‌ها توجه ندارد

1. virtues.
2. wisdom
3. reason-intellect or mind
4. perspicacity
5. sagacity
5. Theoretical virtues
7. intellectual virtues
8. ethical virtues
9. practical virtues

و نمی‌داند چگونه و از کجا حاصل شده‌اند. این‌ها علوم الاول هستند. و بعضی هم از سنخ ادراک عقلی و یقینی موجودات است که با تأمل و از روی تحقیق و استنباط و تعلیم و تعلم به دست آمده‌اند» (فارابی، ۱۳۸۸: ۳۹). و اما آن‌که بدون بحث و تحقیق به دست می‌آیند، مانند معقولات اولی نظیر این‌که «کل بزرگ‌تر از جزء است» یا «مقادیر مساوی از یک شیء، مساوی هستند» و اما علمی که نیاز به تأمل و تحقیق دارند، مانند منطق و علمی که از مبادی و اصول موجودات بحث می‌کنند.

نکته مهم دیدگاه فارابی این است که اصل و اساس ادراکات عقلی، علوم اولیه‌ای هستند که آدمی بدون هیچ بررسی و جست‌وجویی می‌تواند آن‌ها را دریابد و این علوم اصل و اساس منظومه معرفتی انسان را تشکیل می‌دهند (فارابی، ۱۴۱۳: ۱۲۰). در واقع، هر کس که فطرت و سرشت سالمی دارد، این معقولات را به صورت کلی و یقینی درک می‌کند و این‌ها را علوم مشهوره یا اوایل متعارفه هم می‌نامند (فارابی، ۱۴۱۳: ۲۶۱).

ارسطو به نیرو و قوه‌ای که انسان با آن قادر به درک علوم مشهوره است، عقل شهودی (نوس) می‌گوید؛ زیرا معلومات خود را از راه برهان به دست نمی‌آورد و با شناخت علمی و حکمت متفاوت است (ارسطو، ۱۳۷۸: ۲۱۸). فارابی این نیروی ادراکی بدیهیات را که نخستین مرتبه از فضیلت‌های نظری است، عقل نظری نامیده است و چنین تعریف می‌کند: «قوه‌ای است که به صورت طبیعی و بدون بحث و استدلال، علم یقینی به مقدمات کلی و ضروری که مبادی علومند، در اختیار آدمی می‌گذارد» (فارابی، ۱۳۸۸: ۵۰). بدین ترتیب، بخش عمده‌ای از فضیلت‌های نظری از راه علوم مختلف حاصل می‌شود.

فارابی درباره فضیلت‌ها معتقد است که اول فضیلت نظری است؛ زیرا شناخت سعادت آدمی که گام نخست برای رسیدن به آن است، بر عهده علم انسانی است که یک فضیلت نظری است. پس از آن، نوبت فضیلت فکری است تا راه‌های مناسب برای تحصیل سعادت را دریابد که علم انسانی شناسایی کرده است.

ب) فضایل فکری: این فضایل ارتباط تنگاتنگی با فضایل نظری دارند؛ زیرا موجب تمایز معقولاتی‌اند که از راه فضایل نظری حاصل می‌شوند. فارابی این فضایل را چنین تعریف می‌کند: «فضایلی هستند که نافع‌ترین غایت فاضله را استنباط می‌کنند» (فارابی، ۱۳۸۹: ۳۲) و قدرت بر وضع قوانین و اصول را ایجاد می‌کنند. او این فضایل را به دو بخش تقسیم می‌کند:

بخش اول: فضایلی هستند که مدت زمان طولانی دوام دارند و منحصراً مربوط به نظام

سیاسی «مدینه فاضله»، «امت فاضله» و «معموره فاضله» هستند: «الفضیله الفکریه التی انما تستنبط الانفع الاجمل المشترك لامم او لامه او لمدینه اذاکان شأن ما یستنبط ان یقی علیهم مده طویله او تکون متبدله فی مده قصیره فهی فضیله فکریه مدینه... کانت اشبه ان تکون قدره علی وضع النوامیس» (فارابی، ۱۴۱۳: ۴۹). فضیلت فکری که امور سودمند و زیبا بین امت‌ها یا امت یا مدینه را استنباط می‌کند، آن‌چه را استنباط می‌کند، اگر شأنت دوام در زمانی طولانی را دارد یا در زمان کوتاه متحول می‌شود، آن را فضیلت فکری مدنی می‌گویند و با این قوت فکری، قدرت بر وضع نوامیس ایجاد می‌گردد.

بخش دوم: فضایی هستند که دوام زیادی ندارند. این‌ها هم در نظام سیاسی و هم مربوط به افراد هستند و آن‌ها را به سه نوع تقسیم می‌کند:

۱- فضیلت فکری منزلی (intellectual virtue house): قوه‌ای که نافع‌ترین و زیباترین غایت اهل منزل را استنباط می‌کند.

۲- فضیلت فکری جهادی: قوه‌ای که نافع‌ترین و زیباترین غایت مربوط به جهاد را استنباط می‌کند.

۳- فضیلت فکری مشورتی: قوه‌ای که نافع‌ترین و زیباترین غایت مربوط به دیگران را استنباط می‌کند (فارابی، ۱۴۱۳: ۴۹).

ج) فضایل خلقی: در حکمت عملی فارابی، فضایل خلقی مهم‌ترین جایگاه را دارد و در تعریف آن می‌گویند: «هیئات و استعدادهای طبیعی که بر اثر تکرار خیرات و افعال جمیله ایجاد شده است و بر اساس فضایل فکری، در پی خیر و سعادت است.» این فضیلت را معلم ثانی «فضیلت رئیسه» می‌نامد؛ زیرا در تحقق افعال فاضلانه دیگر فضایل حضور دارد: «فهنه الفضیله هی الفضیله الرئیسه التی فضیله اشدّ تقدماً منها فی الریاسه.» همان‌طور که مراعات فضایل اخلاقی در تحقق دیگر فضایل ضروری است، فارابی فضایل خلقی را مربوط به جزء نزوعی نفس می‌داند و هم‌چون پیشینیان خود، فضیلت اخلاقی را به چهار بخش اخلاقی عفت، شجاعت، سخاوت و عدالت تقسیم می‌کند. او معتقد است که هیچ‌کس به طور فطری نه صاحب فضیلت اخلاقی است و نه صاحب رذیلت اخلاقی، بلکه فطرت و طبع آدمی مستعد برای هر دو طرف است، اگر چه ممکن است در افراد، گرایش و استعداد به یک طرف یا نوعی از افعال خاص، بیش‌تر و آسان‌تر باشد. از این جهت است که او به فضایل

اخلاقی ناشی از افعال ارادی، بیش از افعال طبیعی بها می‌دهد.

د) فضایل عملی: این فضایل عبارتند از تحقق بخشیدن به فضایل و عمل به امور نافع و خیر و ایجاد فضایل جزئی در بین اصناف و صنایع و اقشار مختلف در یکی از نظام‌های سیاسی «معموره فاضله»، «امت فاضله» و «مدینه فاضله». به عبارت دیگر، این فضایل علاوه بر تعیین و تقدیر خیر و سودمندی، به تحقق عملی آن نیز می‌پردازند. از ویژگی‌های این فضایل آن است که هم‌سو و هماهنگ و مترتب بر یکدیگر هستند. فضایل عملی به تعبیر فارابی، «علوم منتزعه» از دیگر فضایل سه‌گانه قبلی هستند: «ثم بعدها العلوم المنتزعه عن هذه الثلاثه لانه امه فتكون تلك العلوم المنتزعه على عدد الامم يحتمى كل علم منها على جميع الاشياء التي تكمل بها تلك الامه و تسعد.» نقش قوه اجرایی در ایجاد و توزیع و تقسیم همه خیرات و فضایل در جامعه را بر عهده دارد و هر آنچه به سرنوشت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی جامعه مرتبط است و در کمال خوش‌بختی آن مؤثر است، در حوزه و وظیفه فضایل عملی است. به نظر می‌رسد که ارتباط تنگاتنگ فلسفه نظری و عملی فارابی تا آن‌جاست که معتقد است تحصیل علوم و فضایل نظری محض کافی نیست و اگر کسی به آن اکتفا کند، فلسفه‌اش ناقص و خود به فیلسوف ناقص، بلکه «فیلسوف باطل» موسوم است: «الفيلسوف الذي اقتنى الفضائل النظرية فان ما اقتناه من ذلك يكون باطلاً اذا لم تكن له قدره على ايجادها في كل من سواه بالوجه الممكن فيه»؛ یعنی فیلسوفی که فضایل نظری را تحصیل کند، اگر قدرت بر ایجاد و تحقق آن از راه مناسب در غیر را نداشته باشد، فلسفه‌اش باطل است. بنا بر این، در این جا فارابی می‌خواهد بین «فیلسوف» و «رئیس اول» نظام سیاسی خود ارتباط برقرار کند. لذا می‌فرماید: فیلسوف مطلق کسی است که فضایل و علوم نظری را تحصیل کرده باشد و دارای قدرت ایجاد آن از طرق مناسب در دیگران هم باشد. پس اگر تأمل بشود، فیلسوف مطلق با رئیس اول هیچ فرقی ندارد و آن کس که قدرت بر تحقق و ایجاد فضایل نظری را دارد، او هم می‌تواند آن‌ها را «معقول» کند و هم امور ارادی آن‌ها را «بالفعل» محقق سازد. بنا بر این، هر قدر قوت و قدرتش بیش‌تر باشد، فلسفه‌اش کامل‌تر است. پس کامل علی الاطلاق کسی است که همه فضایل نظری را تحصیل کرده باشد. سپس با بصیرت و یقین، «فضایل عملی» برایش حاصل گردیده و در مرحله بعد، قدرت ایجاد همه آن‌ها را در میان امت‌ها و مدینه، به وجه مناسب و مقدار ممکن داشته باشد و چون قدرت بر ایجاد آن‌ها ممکن نیست، مگر با بهره‌گیری از براهین یقینی و شیوه‌های اقناعی و تحلیلی، چه به صورت اختیاری و آزادانه و چه به صورت تحمیلی و اجباری، پس بر این اساس،

«صار الفیلسوف علی الاطلاق هو رئیس الاول» (فارابی، ۱۴۱۳: ۹۰). فیلسوف مطلق همان رئیس اول می‌شود؛ همان رئیسی که همه فضایل چهارگانه را فارابی به آن ختم می‌کند و رویکرد نظری و عملی آن را طوری ترسیم می‌کند که محل اجتماع «ملوک»، «واضعان نوامیس»، «امامان هدایت» و «رهبران سیاسی» می‌شود: «فتبیین ان معنی الفیلسوف و رئیس الاول و واضع النوامیس و الامام، معنی کله واحد؛ یعنی از آنچه گذشت، معلوم شد که معنای فیلسوف و رئیس اول و واضع نوامیس و امام، واحد است؛ زیرا اجتماع همه فضایل، حقیقت واحدی را شکل می‌دهد که بخشی از آن، در قالب برهان ریخته می‌شود به نام فلسفه که در حوزه وظایف فیلسوفان است و بخشی در قالب «اقناع» است که به آن دین و شریعت می‌گویند و در حوزه وظایف واضعان نوامیس است که از مجاری خاصی آن را وضع کرده‌اند و ایجاد و تحقق همه آن‌ها در بین جامعه و امت، در حوزه اقتدار «رئیس اول» و «نبی و امام» است. با توضیحات فوق این مهم به دست می‌آید که فارابی فضایل را چهار نوع می‌داند که شامل الف) فضایل نظری؛ ب) فضایل فکری؛ ج) فضایل خلقی و د) فضایل عملی است.

عدالتی که فارابی از آن سخن می‌گوید و معتقد به آن بود که عدالت عین فضیلت نیست، بلکه وضعیتی است که بر اثر رعایت اخلاق و انجام افعال ارادی نیک در ارتباط با سایرین حادث می‌گردد، همان فضایل خلقی و فضایل نظری و فکری است؛ چرا که عدالت را یکی از چهار شاخه فضیلت خلقی می‌داند با این توضیح که فضیلت خلقی یعنی «هیئات و استعدادهای طبیعی که بر اثر تکرار خیرات و افعال جمیله ایجاد شده است و بر اساس فضایل فکری، در پی خیر و سعادت است» و هیچ کس به طور فطری فضیلت‌مند یا رذیلت‌مند نیست، بلکه طبع آدمی و استعداد او آمادگی دارد که به فضیلت یا رذیلت گرایش پیدا کند.

نتیجه‌گیری

سعادت، غایتی است که هر انسانی جهت دست‌یابی بدان تشویق و برانگیخته می‌شود و جهت فرا‌چنگ آوردن آن جد و جهد بلیغ می‌کند؛ زیرا فارابی به آن باور است که سعادت نوعی کمال است. هر کمال و غایتی که اسباب انگیزش را در انسان فراهم می‌کند، حیثیت برانگیزندگی آن به جهت واجد بودن و اشتغال بر خیر است. پس آن کمال و غایت به ناچار مؤثر است، اما سعادت، مفیدترین و بارزترین خیرات مؤثر است. با این بیان، این حقیقت ظهور می‌یابد که سعادت از بین خیرات، عظیم‌ترین آن‌ها و از میان امور مؤثر، کامل‌ترین غایتی است که با شغف فراوان در صدد فرا‌چنگ آوردن آن است. لذا سعادت حقیقی از

دیدگاه فارابی، غایت لذاته و غایته الغایات است و میان آن و برخی از اقسام خیر، مثل خیر مطلق، خیر غایت تام و خیر لذاته، ترادف، بلکه تساوق برقرار است و سعادت امری لذت‌آفرین است، اما لذت آن از نوع لذت محسوس و زودگذر نیست، بلکه از نوع لذت معقول، درازمدت و پایدار است.

فهرست منابع

فارسی و عربی

۱. ارسطو (۱۳۷۸). اخلاق نیکوماخوس، ترجمه: محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
۲. خدوری، مجید (۱۳۹۴). برداشت مسلمانان از عدالت، ترجمه: مصطفی یونسی و صمد ظهیری، قم: دانشگاه مفید.
۳. سون اریک لیدمن (۱۳۸۹). سنگ‌های روح، ترجمه: سعید مقدم، تهران: نشر پژواک.
۴. العاتی، ابراهیم (۱۹۹۸). الانسان فی فلسفه الفارابی، بیروت: دارالنبوغ.
۵. فارابی، ابونصر (۱۳۶۱). آراء اهل المدینه الفاضله، ترجمه: سیدجعفر سجادی، تهران: طهوری.
۶. فارابی، ابونصر (۱۳۶۴). احصاء العلوم، ترجمه: حسین خدیوجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۷. فارابی، ابونصر (۱۳۶۶). السیاسه المدنیه، تحقیق: فوزی متری نجار، تهران: المکتبه الزهرا.
۸. فارابی، ابونصر (۱۳۷۱). التنبیه علی سبیل السعاده (مجموعه اربع رسائل فلسفیه)، حَقِّقه و قدم له و علق علیه: جعفر آل یاسین، تهران: حکمت.
۹. فارابی، ابونصر (۱۳۷۹). سیاسه مدنیه: ترجمه: جعفر سجادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۰. فارابی، ابونصر (۱۳۸۸). فصول المنتزعه، ترجمه: حسن ملک‌شاهی، تهران: سروش.
۱۱. فارابی، ابونصر (۱۳۸۹). السیاسه المدنیه، ترجمه: حسن ملک‌شاهی، تهران: سروش.
۱۲. فارابی، ابونصر (۱۴۰۵). فصول المنتزعه، حَقِّقه و قدم له و علق علیه: فوزی متری نجار، تهران: المکتبه الزهرا.
۱۳. فارابی، ابونصر (۱۴۱۳). تحصیل السعاده فی الاعمال الفلسفیه، تحقیق: جعفر آل یاسین، بیروت: دارالمتأهل.
۱۴. فاستر، مایکل (۱۳۶۱). خداوندان اندیشه سیاسی (جلد ۱)، ترجمه: جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. واعظی، احمد (۱۳۸۸). نقد و بررسی نظریه‌های عدالت، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی امام خمینی.

لاتین

1. Black, Debarah L. (1996). "Al-farabi", in seyed Hussein Nasr and Oliver Lea man (eds.), History of Islamic Philosophy.
2. Fakhry, Majid (1991). Ethical Theories in Islam, Netherlands: Brill.
3. Kenny, Anthony (1992). Aristotle on the perfect life, Oxford.
4. Netton, Ian Richard (1999). Al-farabi and His School, Curzon.
5. Ross, David (1995). Aristotle, Rutledge.
6. Sherman, Nancy (2001). "excellence" in Lawrence ,C .Becker and charlotte Becker (eds), Blackwell: Encyclopedia of Ethics.
7. Urmson, J.L. (1988). Aristotle's Ethics, Oxford.